



صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری صاد
مدیر مسئول و سردبیر: محمدرضا شفیعی
دبیر تحریریه: امیر افشار فتوحی

www.rooznamehsaba.com
rooznamehsaba

تهران - خیابان آیت الله مدنی - کوچه خجسته منش - پلاک ۵
تلفن: ۶۰-۷۷۵۸۲۴۲۲ فکس: ۷۷۵۴۸۲۴۵
چاپ: موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
توزیع: نشر گستر امروز



گفت‌وگو
صبا با قاسم
عبداللهی کارگردان
نمایش «آوازخوان
طاس»

نقش بازیگران مرد در نمایش زنان

است. توپ تنیس را نیز نماد کره‌ی زمین در نظر گرفتیم. گویی ماری دارد هشدار می‌دهد که پایان جهان نزدیک است. از سوی دیگر، آتش نشان که نماد نجات و رهایی است، خود به چنان وضعی دچار است که نیازمند نجات داده شدن توسط دیگران است.

در نمایش شما نقش مادام اسمیت و مادام مارتن را بازیگران مرد بازی می‌کنند. علت این انتخاب چه بود؟

این موضوع در توضیحات صحنه متن خود یونسکو نیز وجود دارد و آمده است که دو مرد زن نمایش «مادام مارتن» و «مادام اسمیت» را ایفا می‌کنند. این مسئله نیز در راستای تفکرات من قرار داشت. واقعیت این است که در جهان امروز جایگاه‌ها تغییر کرده‌اند و گاهی تشخیص مرد از زن به سختی امکان پذیر است. مردان شبیه زنان و زنان شبیه مردان شده‌اند و این پدیده در جهان امروز به وضوح دیده می‌شود. به همین دلیل من نیز در راستای تفکر یونسکو بر این موضوع تأکید کردم و انتخابم این بود که بازیگران مرد نقش این دو کاراکتر را بازی کنند.

در نماد پردازی‌ها به مسائل و چالش‌های روز پرداخته‌اید که جالب توجه است.

بله من متناسب با هر شخصیت ویژگی‌هایی را در نظر گرفتم مثلاً مادام مارتن، زنی که مدام در حال آرایش کردن است را نماد وسواس در نظر گرفتم. وسواسی که بسیاری از زنان درگیر آن هستند و همواره احساس می‌کنند زیبا نیستند. او از آغاز تا پایان نمایش بی‌پوسته در حال آرایش کردن و آن چنان گرفتار این مسئله است که به هیچ امر دیگری توجهی ندارد و تنها دغدغه‌اش این است که آیا زیباتر شده است یا خیر. این وسواس در زیبایی را در زندگی روزمره انسانها نیز به وفور دیده‌ام. اما آقای مارتن درگیر فضای مجازی است. من زن باارگی را در وجود این شخصیت گنجاندم و دیگری مادم او با آن دو گوشی نیز بیانگر همین وضعیت است که شخصیت مدام گرفتار روابط سطحی و زن باارگی است. از سوی دیگر، تلفن همراه می‌تواند نماد تکنولوژی، ارتباطات، عصر حاضر و فضای مجازی باشد. علاوه بر این شخصیت‌های «خانم اسمیت و خانوم مارتن» از ابتدا تا انتهای نمایش روی تخت‌ها جای گرفته‌اند و هرگز از جای خود بلند نمی‌شوند. من آن‌ها را نمادی از انفعال در نظر گرفتم و آقای اسمیت که مدام جدول حل می‌کند نیز نماد روزمرگی است. در عین حال، مادام اسمیت نماد مردانی است که به زن تبدیل شده‌اند و آقای اسمیت نماد مردانی است که هویت خود را از دست داده‌اند. بنابراین گرچه آقای اسمیت را شخصیتی سالخورده تصویر کرده‌ام، اما او با فردی زندگی می‌کند که اساساً مرز میان زن با مرد بودن او کاملاً مخدوش و درهم‌شکسته است.

قاسم عبداللهی که به عنوان نویسنده، دراماتورژ، کارگردان و بازیگر، سالهاست در عرصه تئاتر و آموزش آن فعالیت دارد این روزها در سالن تماشخانه سیمرغ، نمایش «آوازخوان طاس» اثر مشهور اوزن یونسکو را روی صحنه دارد. در این نمایش که نمادگرایی بخش قابل توجهی از بار معنایی کار را به دوش می‌کشد، وحید ایمانی، معصومه عسگری، علیرضا شیشه‌گر، مهربان خانواد، مجید شهبازی و محمد عیدزاده به ایفای نقش پرداخته‌اند. در ادامه گفت‌وگو و خبرنگار صبا با این کارگردان را می‌خوانید.

مریم عظیمی
گفت‌وگو

آیا استفاده از نماد در شیوه کارگردانی شما، برای ایجاد درکی عمیق‌تر از این گسست ارتباطی بود؟

متن یونسکو دارای ابعاد گوناگون جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، فلسفی و... است و من نیز سعی کردم همسو با آن، نگاه جامعه‌شناسانه، فلسفی و روان‌کاوانه‌ی خودم را به اثر تزریق کنم. حتی می‌توان گفت که بُعد سیاسی موجود در اثر را از منظر خودم پررنگ‌تر کردم به نمایشنامه بُعدی سیاسی نیز دادم. به همین دلیل از هر زاویه‌ای می‌توان به این اجرا نگریست و در تمام این ابعاد حرفی برای گفتن دارد. همان‌طور که می‌دانید، نمایشنامه‌های ایزورد یا ساختاری مدور دارند یا ساختاری ایستا. همچنین عدم برقراری ارتباط نیز از نشانه‌های بارز آن‌هاست. من در شیوه‌ی اجرایی، دقیقاً بر همین دو عنصر تأکید کرده‌ام؛ یعنی بر عدم برقراری ارتباط و ایستایی ساختار. در اجرای من، هیچ بازیگری حتی نگاه خود را به دیگری معطوف نمی‌کند. از آغاز تا پایان نمایش، هر کس درگیر خود است؛ خانم اسمیت در حال تماشای تلویزیون و کشیدن ویپ است، همسرش مشغول خواندن روزنامه و حل جدول، آقای مارتن مدام درگیر دو تلفن همراهش و خانم مارتن نیز مدام در حال آرایش کردن خود است. به شخصیت «ماری» لباس بیماراروانی را پوشانده و اسلحه‌ای به دستش داده‌ام که در ادامه جای خود را به یک توپ تنیس می‌دهد در دست وارد صحنه کردم. هم‌میتور کاراکتر آتش نشان در کار من به شکل فردی معتاد تصویر شده است؛ معتادی که حتی قادر نیست سیگار خود را روشن کند و هرچه فندک می‌زند، روشن نمی‌شود. هیچ یک از این موارد در متن یونسکو وجود نداشت و آنچه گفتم افزوده‌های من به اثر است اما خوشبختانه و به لطف خداوند تماشاگران بسیار راضی بودند و با رضایت از سالن خارج می‌شدند.

هدف از این انتخاب‌ها و تغییرات چه بود؟

هرکدام از این انتخاب‌ها برای من هدف مشخصی داشت. به عنوان نمونه، من شخصیت ماری را نماد دانش و عقل در نظر گرفتم. در جامعه‌ای که آینده از استیصال و بحران است، کسی که خردگرا و داناست، دیوانه پنداشته می‌شود. به همین دلیل لباس بیمارستان روانی را برای او انتخاب کردم. از همان ابتدا نیز اسلحه‌ای به دست دارد که به سوی تماشاگر نشانه می‌رود، گویی در پی شکار

چه عاملی باعث شد به سراغ این اثر بروید؟

من اساساً در ادبیات نمایشی جهان، به سبک ایزورد، علاقه‌ی فراوانی دارم. نمایشنامه‌های یونسکو نیز از جمله آثار ایزوردی هستند که بیش از دیگر نویسندگان این جریان برایم ارزشمند و دلنشین‌اند. اما استارت این کار از یک ورکشاپ زده شد. بدین ترتیب که هنرجویان ترم سوم آموزشگاه آقای داریوش ارجمند، قرار بود تحت عنوان «کارگاه تولید» با یکی از اساتید نمایشی را روی صحنه ببرند که خوشبختانه قرعه به نام من افتاد و با یاری خدا توانستیم این مسیر را طی کنیم. علاوه بر این خود من نیز در حوزه‌ی آموزش، که نزدیک به نه سال است به لطف خداوند به آن اشتغال دارم، همواره به شاگردانم تأکید می‌کنم در زمینه‌های مختلفی همچون فیلم برداری، عکاسی و بازیگری ضمن آشنایی با بزرگان جهان، باید با رویکردی بسیار عمیق، سخت‌کوشانه و جدی کار کنند. از آنجا که نمایشنامه‌های ایزورد از یک سو بسیار عمیق‌اند و از سوی دیگر اجرای آن‌ها سختی‌های خاص خود را دارد، من این متن را انتخاب کردم. اما جهان بینی و شیوه‌ی اجرایی من نیز در این انتخاب نقش اساسی داشت. خود یونسکو و به‌طور کلی ایزورد نویسان آن دوره، ادامه‌ی همان مباحثی بودند که از کامو آغاز شد و سپس در یونسکو، بکت و آداموف به اوج رسید. این جریان به مسئله‌ی انسان مدرن می‌پردازد؛ انسانی که ماشینی و مکانیکی شده، ارزش‌های خود را فراموش کرده و در روزمرگی گرفتار آمده است. موضوعی که اگرچه این هنرمندان حدود هفتاد، هشتاد سال پیش آن را مطرح کرده‌اند اما به باور من اکنون به اوج خود رسیده است.

به نظر می‌رسد که جهان بینی و دغدغه‌های خود شما نیز با این دست از آثار همسو است!

بله، ما امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که انسان‌ها به استیصال و بحران هویت رسیده‌اند؛ این یک واقعیت آشکار است و من نیز در این بحران عمیق شده‌ام؛ بحرانی که نتنها در ایران، بلکه در سراسر جهان به چشم می‌خورد و این استیصال، این بحران هویت و این عدم توانایی در برقراری ارتباط را در وجود انسان معاصر مشاهده می‌کنم.

